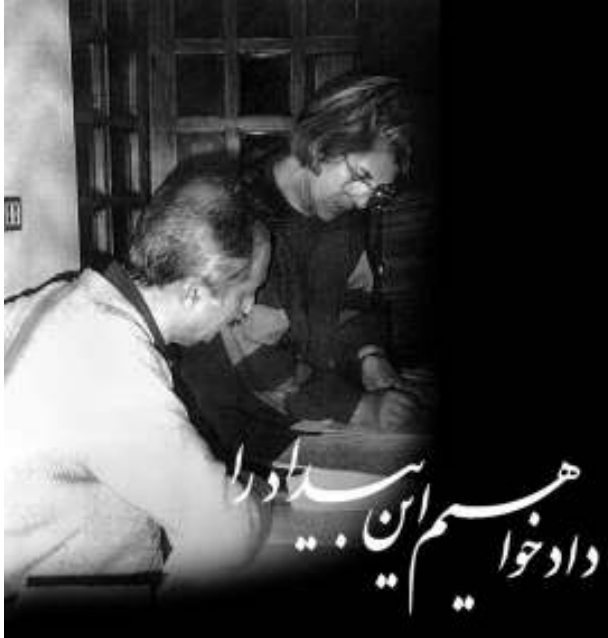


گزارش به ملت



پرستو فروهر

غروب یکشنبه ، یکم آذرماه ۱۳۷۷ از خبرنگار یکی از رادیوهای فارسی زبان خبر حمله به پدر و مادرم را دریافت کردم. چند دقیقه بعد از زبان یکی از دوستان آنان لابلای هق هق گریه اش شنیدم که پدر و مادرم در حریم خانه شان به شیوه ی وحشیانه ای به قتل رسیده اند . خشونت نمایان در این جنایتها چنان تکان دهنده بود که از همان ابتدا سیلی از توصیفهای جانخراش در بیان چگونگی این قتلها در رسانه ها و زبان به زبان روانه گشت.

در آن غروب فرزندانم بیتاب زاری میکردند، برادرم مشت و سر بر دیوار میکوفت و هر صدایی که به گوشمان میرسید با هق هق گریه و دشنام همراه بود . شانه هایمان همگی زیر آوار این فاجعه ی انسانی میشکست.

غروب سه شنبه سوم آذرماه هنگام ورود به تهران در فرودگاه مهرآباد ، در صف کنترل گذرنامه ، غریبه ای با چشمانی به اشک نشسته آرام به من نزدیک شد و نجوا کرد “ مطمئن باشید که کار خودشان است.”

در تهران ما روند عادی شکایت را پیش گرفتیم . ابتدا در اداره ی آگاهی ، بارها و بارها تکرار کردیم که داریوش و پروانه فروهر دشمنان شخصی نداشتند ، که آنها مال و اموالی نداشتند که طمع کسی را برانگیزد ، که کردها دشمنان آنان نبودند، که عزیزترین دوستانشان بودند ، که از میان یاران قدیمی شان در حزب ملت ایران کسی از سر رقابت گروهی آنها را نکشته است و جملگی به اصرار گفتیم که : زندگی داریوش و پروانه فروهر تحت کنترل دائمی دستگاه اطلاعاتی بوده است ، که سر طناب ضخیم این جنایتها درون این دستگاه حکومتی بسته است.

روز چهارشنبه برای تحویل گرفتن پیکر بی جان پدر و مادرم به پزشک قانونی تهران رفتیم ، هیچ يك از دوستان آنان را که همراه من آمده بودند به درون راه ندادند .

مرا به انتهای راهرویی بردند که به حیاط پشتی این اداره ختم میشد و آنجا آمبولانسی با در باز منتظر ایستاده بود . سپس روی دو برانکارد کنار هم ، پیچیده و پتوهای جورواجور، پیکر پدر و مادرم را آوردند . پتوها را از روی گوشه ای از صورتشان کنار زدند تا من پای ورقه ای را امضاء کنم . به اصرار ایستادم که تا زخمهایشان را نبینم تحویل نخواهم گرفت . پس از مدتی جدل بالاخره تنها لحظه ای پتوها را کنار زدند تا بدنهای مثله ی پدر و مادری را به فرزندی نشان دهند . حتی مهلت اشکی یا بوسه ای بر زخمی بر من ارزانی نشد .

برانکاردها را از زیر دستهای پرریشه ام کشیدند و با عجله وارد آمبولانسها کردند و مرا از محوطه بیرون راندند تا پشت در که دستهای صبور دوستان پدر و مادرم مانع از افتادنم شد.

در گزارش کتبی پزشک قانونی نوشته شده بود که بر سینه ی پدرم حداقل ۱۱ ضربه ی دشنه و بر سینه ی مادرم حداقل ۲۴ ضربه ی دشنه خورده بود . دوستان پدرم که بهنگام شستن پیکر بیجان او حاضر بودند ، میگفتند که دست راستش شکسته بود ، ضربه های دشنه بر پهلویش نیز خورده بود و روی بدنش خون مردگیهایی داشت که در گزارش پزشک قانونی ذکر نشده بود.

هفت روز بعد خانه ی پدر و مادرم را که از روز کشف جنایت به بهانه ی انگشت نگاری و ردیابی قاتلان اشغال کرده بودند به ما تحویل دادند. ردیابی کینه بر این خانه نیز هزاران داغ زده بود. انگار همه چیز در گرداب وحشیگری چرخیده و بلعیده شده باشد. مأمورین کلانتری در مقابل سوالهای ما که چرا این خانه اینگونه بهم ریخته و غارت شده است جوابی نداشتند و با شرمساری تکرار می کردند که تنها مسئول تحویل خانه اند. قاضی پرونده نیز تنها به قبول شکایت رسمی ما از وضعیت خانه اکتفا کرد و هیچ نگفت.

این تصویر پایان زندگی داریوش و پروانه فروهر است. جسم سالخورده شان مثله شد و تاریخ و هویت زندگی شان به غارت رفت.

اما آنچه از خود برجای نهادند پژواک فریاد آزاده شان بود که میهن محبوبشان را لرزاند و خون دامنگیرشان که داغ ننگ ابدی بر ستمکاران زد. در چهل روزی که در ایران ماندم آنچه را که در خانه ی پدر و مادرم پس از غارت باقی مانده بود دوباره در قفسه ها چیدم و هر روز پذیرای مردم غریبه و آشنایی بودم که بارانی از اشک بر این قتلگاه میریختند و در آغوش تسلیشان این درد مشترک انگار تقسیم میشد.

در این چهل روز گرداب حریص فاجعه دو قربانی دیگر گرفت. پیکر بیجان محمد مختاری و پس از او محمدجعفر پوینده رها شده در خیابانهای دور افتاده ای پیدا شد و فرزندان آنان نیز برای تحویل گرفتن پیکر پدرهایشان به پزشک قانونی خوانده شدند.

در این مدت هر از گاهی قاضی پرونده ی قتل برای تحقیق از همسایگان و اطراف خانه ، نزد ما می آمد تا در یکی از واپسین روزهای اقامت من در ایران که در خانه مان با صدایی آرام به من گفت که اطمینان یافته است که قتل پدر و مادرم سیاسی بوده است و روز بعد از آن در تماس با ما گفت که پرونده برای رسیدگی به مرجع دیگری فرستاده خواهد شد.

در این چهل روز در یکایک مراسمی که در سوگ قربانیان برگزار شد هزاران هزار ایرانی گرد آمدند و فریاد اعتراض سردادند.

در روز خاکسپاری پدر و مادرم وقتی که تابوتهای پیچیده در پرچم سه رنگ آنان بر زمین میدان بهارستان نهاده شد تا شادروان دکتر سبحانی بر پیکر آنان نماز بگذارد ، جمعیت همچون دریایی از خشم و عزا پشت سر او موج میزد.

در این روز تهران بار دیگر فریاد مرگ بر استبداد سر داد.

آذر ۷۷ را میتوان بی شک نقطه ی عطفی در واکنش مردمی در دفاع از حقوق دگراندیشان در ایران دانست. در این روزهای تلخ ، علیرغم موج ترس ، وجدان زخم خورده ی ملت بانگ فریاد برآورد و شرمسار از ستمی که بر دگراندیشان در ایران رفته بود پرچم دادخواهی برافراشت.

فاجعه آذر ۱۳۷۷ ابعاد اعتراض را شکست و از اعلامیه ها ، مصاحبه ها و یا کردارهای اعتراضی بیرون از کشور به درون توده ی مردم ، در خیابانهای جای جای ایران کشاند .

این تلاش مردمی در ایران که از همان نخستین لحظه های پخش خبر قتل فروهرها با موج خشم و اعتراض در سطح جهانی ، چه از سوی ایرانیان مقیم خارج و چه از سوی افکار عمومی دیگر کشورها ، سیاستمداران و نهادهای سیاسی خارجی و سازمانهای مدافع حقوق بشر همراه شد و سبب گشت که در واکنش به این اعتراض فراگیر برای اولین بار در اطلاعیه ای رسمی از سوی حکومت اعلام شود که در اجرای این جنایتها مأموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مسئول بوده اند و این صحنه ای بود بر داوری عمومی که از همان ابتدا انگشت اتهام به سوی اهرمهای قدرت نشانه کرده بود و برای نخستین بار در ایران از تریبون مسجد فخرالدوله در مراسم چهلم داریوش و پروانه فروهر از سوی یکی از اعضای حزب ملت ایران آشکارا عنوان شده بود و فریاد تایید جمعیت هزاران نفری حاضر را بهمراه داشت.

این اعتراف رسمی یکماه ونیم پس از اولین قتلها در ابتدا موجی از امید و خوشبینی در میان ایرانیان و بویژه محافل بین المللی را دامن زد که با افشای کامل حقایق در مورد این جنایتها ، بافت خشونت تنیده در نهادهای حکومتی در ایران رسوا و قطع خواهد شد.

گرچه از همان اطلاعیه شان پیدا بود که درصدد هستند ، مجرمان این جنایتها را به چند مأمور خودش و برداشتهای نادرست آنان محدود جلوه دهند . اما جامعه ی ایرانی تسلیم این توضیح نشد و از تلاش برای آشکار شدن ابعاد اصلی این جنایتها باز نایستاد . تلاشهای پیگیرانه ی مطبوعات در ایران که آزادیهای نسبی بدست آورده بودند و معترضان چه در داخل و چه در خارج از ایران که از هر امکانی برای گسترش موج اعتراض بهره جستند ، در این راستا بود که ابعاد و خط و ربط فکری و سازمانی این جنایتها را بشکافند و سوالهای فروخورده در مردم را به زبان بیاورند و طلب پاسخ از مسئولان کنند.

اما مسئولین قضائی پرونده ی قتلهای سیاسی پانیز ۷۷ از همان ابتدا ، روند تحقیقات را زیر پوشش دفاع از امنیت ملی ، از افکار عمومی و حتی از ما بازماندگان قربانیان و وکلایمان مخفی داشتند و یا به ضد و نقیض گوییهایی پرداختند که تنها هدفش خاموش کردن عطش دادخواهی و حقیقت جویی در افکار عمومی بود.

تناقض برخورد مرجع رسیدگی کننده با این پرونده از همینجا نمایان شد . از يك سو حوزه ی باند جنایتکار و بستر فکری و سازمانی این جنایتها را به عده ای خودش و عملیات محفلی آنان محدود میدانستند و از سوی دیگر از پاسخگویی به تمامی سوالات مطرحه در جامعه به بهانه ی دفاع از امنیت ملی طفره میرفتند.

پس از اعلام ارجاع پرونده به دادرسی نظامی اعتراض حقوقی که به این روند غیرقانونی انجام شد ، ثمری نداشت و مسئولان قضائی دلیل این ارجاع را موارد مشابه و مدارک کشف شده در تحقیقات عنوان کردند بدون آنکه هیچ توضیحی در اینباره بدهند . همچنین تمامی سوالهای وکلای ما و خود ما درباره ی تحقیقات علیرغم حق قانونی مان در اطلاع گیری با سد سکوت آنان روبرو میشد.

در تابستان ۷۸ پس از اعلام مرگ یکی از متهمان – سعید امامی – به ایران آمدم تا شاید از مسئولان پرونده برای انبوه سوالهای بیجواب مانده مان پاسخی بگیرم . اما در مراجعه های مکرر به دادستانی نظامی تنها پاسخی که شنیدم این بود که تحقیقات ادامه دارد و دستگاه قضائی در پی کشف حقایق است . در این تابستان دادستانی نظامی در اطلاعیه ی مبهم و طولانی ، پرونده را ملی اعلام کرد ، پیدا شدن رد پای جاسوسان خارجی مطرح شد و سخن از توطئه ای بر ضد سران نظام رفت ولی جواب به سوالهای ساده ما حتی در مورد چگونگی انجام قتلها داده نشد.

در يك دیدار با دادستان نظامی چند روز پس از انتشار این اطلاعیه ، خاتم شیرین عبادی وکیل خانواده ما چگونگی مرگ سعید امامی را با ذکر دلایل به زیر سوال برد ، دادستان نظامی در جواب عنوان کرد که از سعید امامی اعتراضهایی طولانی در پرونده موجود است و با مرگ او تحقیقات دچار ابهام نشده . وی همچنین گفت بالغ بر چهل صفحه گزارش بالینی درباره ی چگونگی مرگ او ضمیمه پرونده است . ولی با درخواست دیدن این مدارک از سوی وکیل ما موافقت نکرد و آنرا موقوف به پایان تحقیقات نمود که هیچگاه عملی نشد . در دیدار بعدی قول داد که بخشهایی از پرونده را برای مطالعه در اختیار وکلا قرار دهد که این قول نیز عملی نشد . در پاسخ به پرسش من که آیا در تایید ارتباط این جنایتکاران با سازمانهای جاسوسی بیگانه به دلیل و مدرک عینی دست یافته اند یا نه گفت :

خیر این يك تحلیل است ولی قطعیت دارد و حاضر به توضیح بیشتر نشد.

در پانیز ۷۸ دوباره به ایران آمدم تا در مراسم یکمین سالگرد قتل پدر و مادرم شرکت کنم . حضور گسترده ی مردم در این مراسم این بار نیز با فریادهای مرگ بر استبداد و دادخواهی همراه بود.

در این سفر نیز مراجعه های پیاپی من به دادستانی نظامی همچنانکه پیگیری دانم وکلای ما هیچ ثمری بهمراه نداشت.

بهار ۷۹ دوباره به ایران آمدم زیرا که شایعه ی گم شدن پرونده در مطبوعات ایران پخش شده بود و مراجعه های وکلای پرونده برای تماس با مرجع رسیدگی کننده بی نتیجه مانده بود. بارها و بارها به دادستانی نظامی مراجعه کردم و سپس به قوه قضائیه و هر بار از اداره ای به اداره ی دیگر فرستاده شدم تا در نامه ای به ریاست قوه قضائیه با توضیح این روند غیر انسانی از وی تقاضای معرفی مسئول رسیدگی به پرونده قتل پدر و مادرم را کردم . سرانجام در وقت ملاقاتی با قاضی ویژه ی این پرونده بار دیگر به تکرار سوالها و اعتراضهایمان پرداختم . وی نیز تنها به تکرار گفته های مسئول قبلی کفایت کرد، که پافشاری دستگاه قضائی در کشف حقایق از ما بیشتر است و او نیز به بهانه ی حفظ امنیت ملی هیچ پاسخی نداد . اما گفت که پایان تحقیقات و تشکیل دادگاه نزدیک است . در مورد سندها و نوشته هایی که از خانه ی پدر و مادرم غارت شده بود شکواییه ای کتبی به وی نیز نوشتم که نتیجه ی پیگیری شان هیچگاه به ما اعلام نشد.

سرانجام پس از نزدیک به دو سال به زمینه چینی های پشت پرده و موضعگیریهای ضد و نقیض از سوی مسئولان ، اعلام پایان تحقیقات و تشکیل دادگاه در شرایطی انجام شد که اندک آزادیهای مطبوعات در ایران بیش از پیش محدود شده بود و با یورشهای پیاپی به معترضان جو ترس و سرخوردگی از بیان سواها و تردیدها بیش از پیش مسلط گشته بود. این شرایط زمینه ی آماده ای بود تا با تحمیل برداشتی تحریف آمیز و محدود کننده از گستره و عمق این جنایتها ، نمایشی به نام دادرسی را به صحنه بیاورند.

ابتدا با اعلام پایان تحقیقات مهلت ده روزه و غیر قابل تمدیدی برای وکلای ما مشخص شد تا پرونده را بخوانند . من دوباره به ایران آمدم تا با خواندن این پرونده شاید سرانجام پاسخی به انبوه پرسشهای جانکاهم بیابم.

در نخستین جلسه ی دیدار با قاضی دادگاه وی به من گفت : در این پرونده در ارتباط با خانواده شما دو حکم قصاص وجود دارد و برای اجرای حکم قصاص در مورد قاتل مادرتان موظف به پرداخت نیمی از دیه هستید . این گفته ها که مانند زهری بر زخمهای من پاشیده شد آشکار کننده ی شیوه ی برخورد ایشان با این پرونده ی ملی بود.

مهلت ده روزه ی ما آغاز شد و من نیز به همراه وکلایمان هر روز در دادستانی نظامی به خواندن برگ برگ این پرونده نشستیم . پرونده ای که علیرغم تمامی نواقصش بوضوح آشکار کننده ی شیوه های مخوف و غیر انسانی حاکم در برخورد با دگراندیشان بود.

اما نقایص پرونده قتلهای سیاسی پانیز ۷۷ :

ارجاع پرونده به دادرسی نظامی برخلاف ادعای مسئولان تنها پس از دستور کتبی رئیس قوه قضائیه انجام گرفته بود و هیچ مدرکی دال بر پایه ی قانونی این ارجاع در پرونده موجود نبود.

بسیاری از صفحه های بازجوییها و دیگر مدارک از پرونده خارج شده بود . از جمله بازجوییهای سعید امامی ، یکی از متهمان که زمانی از سوی دادستان نظامی تهران متهم اصلی این جنایتها معرفی شده بود . همینطور گزارش بالینی در مورد چگونگی مرگ او نیز ضمیمه ی پرونده نبود.

در اعترافات دیگر متهمان نقش سعید امامی در این جنایتها بسیار مبهم باقی مانده بود اما هیچ سوالی که روشن کننده ی این نقش باشد از سوی بازجویی کنندگان مطرح نشده .

مجموعه ی بازجوییهای مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی از متهمان اصلی این پرونده ، تا قبل از سال ۷۹ از پرونده خارج شده بود.

بازجویی دیگر متهمان به تاریخ زمستان ۷۷ ، تنها خلاصه به چند سطر اعتراف به شرکت در قتلها بود که آنان نیز یکی پس از دیگری به قید کفالت آزاد شده بودند.

مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی با ذکر دلایل و شواهد گوناگون مدعی شده اند که دستور این قتلها را از وزیر وقت اطلاعات گرفته اند . آنها همچنین برای اثبات سازمانی بودن این جنایتها و نقش فرمانبر خویشتن ، از موردهای مشابه دیگری از جنایت بر ضد دگراندیشان نام برده اند . از جمله از توطئه ی اتوبوس ارمنستان . در این موارد تحقیقات اساسی انجام نشده بود.

عده ای از متهمان پرونده مدعی هستند که “ حذف فیزیکی ” دگراندیشان جزء وظایف شغلی آنان بوده و قبل از پانیز ۷۷ نیز به چنین اعمالی دست زده اند . اینان برای تایید این گفته ها ایشان هر يك شواهدی را ذکر کرده اند . مسئولان پرونده چنین اعترافهای هولناکی را نادیده گرفته و حتی يك سوال در این موردها در پرونده موجود نبود.

برداشت حاکم بر مجموعه ی متهمان حاکی از آن است که قتل برای آنان راهی قانونی و مشروع برای خاموش کردن مخالفتها ی سیاسی دگراندیشان بوده است . این برداشت پرورش فکری و سازمانی خاصی را طلب می کند . اما مجموعه ی تحقیقات موجود در پرونده از کنار این مسئله کلیدی بدون هر گونه تحقیقی در جهت ریشه یابی گذشته است . حتی در یکی از متهمان روشن عنوان داشته که از نظر او قتلی اتفاق نیفتاده و فقط “ حذف دو عنصر خانن و کثیف ” (پدر و مادرم) بوده که طبق دستور انجام شده . این متهم بدلیل نبود دلیل کافی در مورد حضور مؤثر در صحنه ی جنایتها تبرعه شده است.

متهمان پرونده در برهه های بازجویی رسمی ، خود را با نامهای متفاوت و مشخصات پرسنلی گوناگون معرفی کرده اند . عده ای از آنان مدعی هستند که مخفی داشتن هویت اصلی خود را با صلاحدید مسنول پرونده انجام داده اند که این خود نشانه ی بارز تبانی متهم و بازجو برای مخدوش کردن حقایق است.

بازجوییهای موجود در پرونده به شیوه ی تک نویسیهای طولانی در جواب سوالهای کلی انجام شده و در موارد متعدد ضد و نقیض گوییهای متهمان حتی سوالی که افشاگر این تناقضهای واضح باشد مطرح نشده است که این شیوه نیز بار دیگر نمایانگر تبانی متهم و بازجو میباشد.

در پرونده گزارشی از دادستان نظامی تهران مربوط به زمستان ۷۷ در مورد وضعیت پرونده موجود است . در این گزارش وی کتبا توضیح داده که در مورد قتلها در دو نشست چند ساعته با وزیر وقت اطلاعات گفتگو کرده و توضیح داده که متن این گفتگوها به همراه نوارهای ضبط شده از آنها ، ضمیمه ی پرونده است . این مدارک مهم از پرونده حذف شده بود.

توضیحاتی که دادستان نظامی تهران در مورد نحوه ی ورود به خانه و نحوه ی قتل پدر و مادرم در مصاحبه ی مطبوعاتی خود در سی ام دیماه ۷۷ عنوان کرد در هیچیک از بازجوییها از سوی هیچیک از متهمان عنوان نشده و معلوم نیست که دادستان نظامی به استناد کدام اعتراف این مطالب را بیان کرده . همچنین در مورد انگیزه ی این قتلها که در اطلاعیه های بعدی سازمان قضائی نیروهای مسلح ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و یا توطئه بر علیه سران نظام مطرح شد در هیچ بازجویی موجود در پرونده از سوی متهمان بیان نشده است و این خود نشانگر جوسازیهای هدفدار از سوی مسنولان پرونده میباشد.

در مورد شیوه ی قتل پدر و مادرم مدارک و شواهد همچنان در تناقض با اعترافات متهمان باقی مانده است.

پس از پایان مهلت پرونده خوانی وکلای ما هر یک در اعتراضیه های طولانی موردهای نقص پرونده را اعلام کردند و تقاضای تکمیل تحقیقات را نمودند . من خود در دو نامه به رئیس قوه قضائیه مهمترین نقصها را برشمردم به امید آنکه در این روند نا عادلانه تغییری ایجاد شود . اما علیرغم آنکه حتی قاضی پرونده بر چند مورد از این نقصها صحه گذاشته بود با هیچ یک از موارد نقص برخوردی افشاگرانه و ریشه ای نشد.

قاضی پرونده در مورد بازجوییهای سعید امامی که حذف آن از پرونده را خود وی نیز از موارد نقص اعلام کرده بود ، به من گفت که این بازجوییها را خوانده و هیچ ارتباطی با موضوع پرونده ندارد و بنابراین از نظر وی لزومی برای آنکه ما این اعترافات را بخوانیم وجود ندارد . در مورد روند غیر قانونی ارجاع پرونده به دادسرای نظامی به اصل ولایت فقیه استناد کرد و هیچ پرسشی را مجاز ندانست ، در مورد مجموعه ی مدرکهای تصویری از صحنه ی جنایت در خانه ی پدر و مادرم ، شامل بیش از صد عکس و دو نوار ویدیویی که از پرونده حذف شده بود ، گفت : گم شده.

در بقیه ی موردها نیز با اصرار بر اینکه ربطی به جرم مطرح در پرونده نداشته و یا در محدوده ی کیفر خواست نمی گنجد نقایص پرونده را نادیده گرفت.

اساسی ترین نقص این پرونده که با استناد به مواردی که برشمردم در کلیت آن ساختگی، پرتناقض و تحقیقات آن همراه با خرافکاری های غیرقانونی انجام شده، محدود کردن حوزه ی جرم و مجرمان است.

جرم مطرح در این پرونده نه قتل عادی که توطئه ی سازمان یافته بر علیه آزادی و جنایت سازمان یافته ی ضد بشری است.

اما تمامی اعتراضهای وکلای ما و ما و همچنین ناباوری افکار عمومی به این صحنه سازی ها آنان را از برپایی نمایش دادگاه بازداشت.

ما بازماندگان قربانیان قتلهای سیاسی پانیز ۷۷ از مهر تایید شدن بر این فریب سر باز زدیم و اعلام کردیم که صلاحیتی برای این دادرسی نمی شناسیم و در این دادگاه فرمایشی شرکت نمی کنیم.

همزمان شکوایه ای از سوی سه خانواده ی فروهر ، مختاری ، پوینده به کمیسیون اصل نود مجلس نوشتیم و در فرصت بعدی این شکواییه را بصورت مفصل تر توضیح دادیم، در دو نشست حضوری در این کمیسیون با استناد به

رونوشت‌هایی که از پرونده داشتیم موارد اعتراض خویش را مفصلاً توضیح دادیم و نمایندگان حاضر هر بار تعهد کردند که در چارچوب امکاناتشان ما را در دادخواهی مان یاری دهند. در این راستا اگرچه هر از گاهی اعتراضاتی از آنان در مطبوعات انعکاس یافت اما نتیجه‌ی پیگیری آنان تغییر اساسی در شیوه‌ی برخورد دستگاه قضایی با این پرونده‌ی ملی بهمراه نداشت.

اما مسئولان قضایی پرونده از پیش بردن هدفشان که بستن این پرونده‌ی ملی بود باز نایستادند. دادگاه پشت درهای بسته رأی به محکومیت مأمورین اجرایی قتلها داد و از بررسی ریشه‌ی این جنایتها سر باز زد. و این چه تعبیری می‌تواند داشته باشد جز آنکه عده‌ی مأمور فدا شدند تا دستور دهندگان این جنایتها از دستهای عدالت و چشمهای عدالتخواه مردم دور بمانند.

اما به عبث پنداشتند زیرا که این روند هیچگونه پذیرشی در میان مردم نیافت و هر چه تلاش کردند رسوایی این نمایش در نزد افکار عمومی بیشتر شد.

این دادگاه با محکوم کردن سه تن از مأموران اجرایی قتلها به مجازات قصاص و واگذاری مسئولیت اجرایی این احکام برعهده‌ی خانواده‌های قربانیان، با محدود کردن حوضه‌ی مجازات در این پرونده‌ی ملی به انتقام جویی شخصی بازماندگان مقتولان از مشتی مأمور اجرایی قتلها بریدگی خویش از انسانیت و اخلاق را بوضوح آشکار کرد.

این دادگاه و احکام آن بی‌حرمتی نابخشودنی است بر کشتگان این قتلها که جان در راه آزادی باختند. زندگی و مرگ آنان متعلق به تمامی مردم است و متعلق به تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران و نه وسیله‌ی انتقامجویی بستگانشان.

این دادگاه و احکام آن ظلم مضاعفی است بر ما بازماندگان مقتولان. تلاش ما در پیگیری این جنایتها هیچگاه برای گرفتن اجازه‌ی اعدام متهمان این پرونده‌ی ساختگی از دستگاه قضایی نبوده است.

مسئولیت رأی‌های دادگاهی را که ما صلاحیت آن و درستی تحقیقاتش را به رسمیت نشناخته ایم برشانه‌های ما تلنبار کردند و همه‌ی اینها زیر نام دادرسی.

این روند، این دادگاه و احکام صادره‌ی آن در واقع مجازات جمعی یکایک ماست به جرم دادخواهی آزادگانمان.

ما خواستار مجازات اعدام برای هیچکس نیستیم، ما خواستار دادرسی واقعی این جنایتهای ضد بشری هستیم. ما خواستار افشای حقایق هستیم.

در واکنش به احکام قصاص، مادر بزرگم، برادرم و من در نامه‌های رسمی به دیوان عالی کشور اعلام کردیم که تقاضای مجازات اعدام برای دو متهمی که محکوم به قصاص شده‌اند را نداریم تا مبادا این بار نیز با توطئه‌ی برگشت ناپذیر از سوی مسئولان پرونده روبرو شویم، تا مبادا کسانی را بکشند و بگویند که برای احقاق حق ما چنین کرده‌اند.
در دادخواهی‌های فرورها خونی به زمین ریخته خواهد شد.

اما مخالفت ما با حکم اعدام، دستاویز دستگاه قضایی شد تا در دادگاهی که ما حتی از تشکیل آن مطلع نشدیم، مجازات عده‌ی دیگر از متهمان این پرونده را نیز چنان کاهش دهند که به آزادی آنان بیانجامد. همچنین برای خاموش کردن صدای اعتراض به این روند غیر عادلانه اقدام به محاکمه و سپس دستگیری ناصر زرافشان وکیل این پرونده کردند که هیچ‌گناهی جز پافشاری شجاعانه بر حق و عدالت نداشته است.

زهرخند بر سرانجام این روند رسوا باید زد که مجازات وکیل مدافع حقوق قربانیان، را سنگین تر از مجازات متهمان به شرکت در قتل در این پرونده‌ی ملی رقم زد. نشریه‌هایی که در ایران تلاش صادقانه و پیگیری در راه افشای ابعاد و بستر فکری و سازمانی این جنایتها کردند توقیف شدند، نویسندگانشان به زندان و یا خاموشی کشیده شدند تا ناباوری و خشم عمومی به فریاد اعتراض نیانجامد اما آمران قتلتهای سیاسی به پای میز محاکمه کشیده نشدند. ناصر زرافشان به جرم دادخواهی به زندان و شلاق محکوم شد و وزیري که زیر دستانش را به مأموریت قتل فرستاده بود رأی برانگ گرفت.

پرونده ي قتلهاي سياسي پانيز ۷۷ دادرسي نشده و تا زمانيكه در يك دادگاه صالحه ، در نظارت كامل افكار عمومي رسيدگي نشود و تمامي كسانيكه در شكلكيري اين جنايتها دست داشته اند به پاي ميز محاكمه كشيده نشوند ، باز خواهد بود.

قتل سياسي بگونه ي يكي از كثيف ترين جناياتهاي ضد بشري زخمهاي عميقي از جامعه ي ايراني بر جاي گذاشته . درمان اين زخمها تنها در تلاش پيگير جامعه در راه دادخواهي است.

درمان اين زخمها در اصراري صادقانه و بدور از هرگونه سازش بر سر حقايق است . و اين تلاش انساني آيستن پالايش جامعه از دوربسته ي خشك انديشي و خشونت خواهد بود .

زخمي كه بر قلب ما بازماندگان قربانيان قتلهاي سياسي نشسته ، مانند داغي بر سرنوشتمان تا ابد همراه ماست . نگاهمان به زندگي از پس اين درد ، گاه دلمرده و گاه عصيان زده است . خشم را مثل طفل بيمارمان در آغوش از روزي به روز ديگر مي كشيم و بغض در گلويمان پاره اي از پيكرمان شده است.

اين سهم تلخ ما از ايراني بودن است . بار ستمي را كه بر عزيزان آزاده مان رفت ، بار سوگ و درد خويش را با غرور بر شانه هايمن مي كشيم و اميد به عدالت را لابلای زخمهاي دلمان پاس ميداريم.

اما تسلاي اين درد تنها در هم صدائي و همسويي در راه دادخواهي است.

تسلاي اين درد تنها در تلاشي فراگير است براي رسيدن به همبودي انساني در ميهنمان، رها از گلوله ها ، طنابها ، شلاقها و دشنه هاي خشك انديشي و استبداد و تنها در اين تلاش سهم پرغرور خود از ايراني بودن را مي سازيم.

ياد آنان زنده باد كه در راه آزادي ايران جان باختند.

پرستو فروهر

آذر ۱۳۸۱

داد خواهيم اين بيداد را

**** برگزيده از پايگاه خبري دادنامه ****

گزارش معاینه پزشک قانونی :



گزارش معاینه جسد

شماره _____
تاریخ ۱۳۷۰ _____

پزشک قانونی : مکتب پزشکی دکتر ...	شماره پرونده : تعداد آزمایش
---	--------------------------------

پوست (مداکن)

نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	نام پدر	شماره شناسنامه	محل معاینه	
				تاریخ معاینه	ساعت معاینه
...

شرح معاینه جسد : (تولمان) جسد منطبقه بر این است. حدود ۵۵ ساله باید تقریباً ۱۶۰ سانتی متر وزن تقریبی ۷۰ کیلوگرم. کفاس به یک سوختگی [redacted] ارسال گویید استجمود محلی در حال اصطلاح است و لنویدید بد شکل گریزگ بر خلاف جهت تشکیل شده استاز نظر ظاهری همسرمهای رنگ شده تلاش نسبتاً "کونا دیوانه" جراح بود. در نازک رنگ هم میانی است که تغییرات حدزمرگه مان بسته آمده است یعنی فراوان در اطراف پشکی بخصوص سطحی مشاهده میشود مصراست صورت کاملاً "سازرماست" درون مشخصه چشمی پستی دیده میشود ساشدگی به معیار بین دو سوراج بینی دارد خراشیدگی با سطوح نامنظم فرستراست چانه حدود ۱۰ سانتی متری لب - خلفانی پایتد تقریبی ۱۲x۱۱ میلی متر دیده میشود آثار مژدهگی لب فوقانی و تحتانی روی دندانها مشهود است و نوزادگان منتشر سطحی به تعداد سه عدد در سمت چپ یک دندان بزرگ چانه دیده میشود همچنین سه عدد - خراشیدگی فرستراست فوقانی گریزگ دیده میشود علاوه بر این اطراف لبها رنگ بزرگی نواری شکل مشهود است در قسمت قدامی قسمتی و انتهای شکم تعداد حداقل ۲۴ عدد جراحت مشاهده میگردد که اقدام به تلف ویز - سیرتاری جاشف وارد شده است شرح زیر : (۱) یک جرح دم موشی شکل بطول تقریبی ۲۴ میلی متر فریزر دیده - معاداً سیدکلایکولار راست که لبه نیز آن بر سطح تحتانی است - ۱۰ جرح دم موشی شکل بطول تقریبی ۱۱ میلی متر شکل طولی فرساده استخوان جناغی استامیل به راست و بین دوستان که لبه تیز آن به سمت پاشین است - ۲ - جرح دم موشی شکل بطول تقریبی ۸ میلی متر در سه سانتی متری سمت چپ جرح شماره ۲ - ۱۲ - جرح دم موشی شکل بطول تقریبی ۲۴ میلی متر بر دو سانتی متری جراحی شماره ۳ و (۱۶) جرح دم موشی تقریباً بصورت طولی بطولها ۳۰ و ۲۲ میلی متر حدود ۴ سانتی متر پاشین جراحی شماره ۴ (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) و (۲۰) و (۲۱) و (۲۲) و (۲۳) و (۲۴) جرح دم موشی طولیهای ۱۲ و ۲۲ میلی متر و تقریباً "جرح درصمچ" و تمام قسمتی ترخانات پستان چپ (۱۶) جرح دم - موشی طول حدود ۳۰ میلی متر بطور مورب بر زیر لبه دندانها دیده است چپ حدود ۱۰ سانتی متری بین خط میڈکلایکولار راست بر روی و شکم زیر مری فضای (۱۷) جرح بطول حدود ۲۲ میلی متر با انتهای مغز استخوانی از جرح - مطابق بر عم اینجاشده در مخانات دیده ۲۰ خط میڈکلایکولار چپ سیمانه (۱۸) جرحی بطول حدود ۷۰ میلی متر حدوداً "در مخانات" دیده ۱۵ سانتی جرح در حدود خط میڈکلایکولار بطور مورب که حداقل از ۵ جرح منطبق بر عم تشکیل شده و جرحی دیگر (۱۰) با لبه مغز و نظرمورب از بالای جرح ۱۸ که حداقل از جرح منطبق بر عم تشکیل شده است - پزشک نا محتمالی بود پس محل آثار عمل جراحی بطور عرضی بطول تقریبی به استاسانی فریزر دیده میشود شرح معاینه جسد : (۳) در نمونه های نارمو جهت بررسی شیمیایی و میکروبی با سوسرمهای احتمالی که از محله ارسال خواهد شد به آزمایشگاه فرستاده شد - فر تمین ششمرگ مرکب به دریافت نتایج آزمایشها سبب جواز فلن بنام وی صادر گردید توضیح اینکه شماره بندی جراحان - لغت برای توصیف آنهاست و ارتباطی به تقم و ناخر ابراه جراحات ندارد / ک ۹/۲
